



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

بخش دیجیتال

نام کتاب: من لا یحضر الایسن

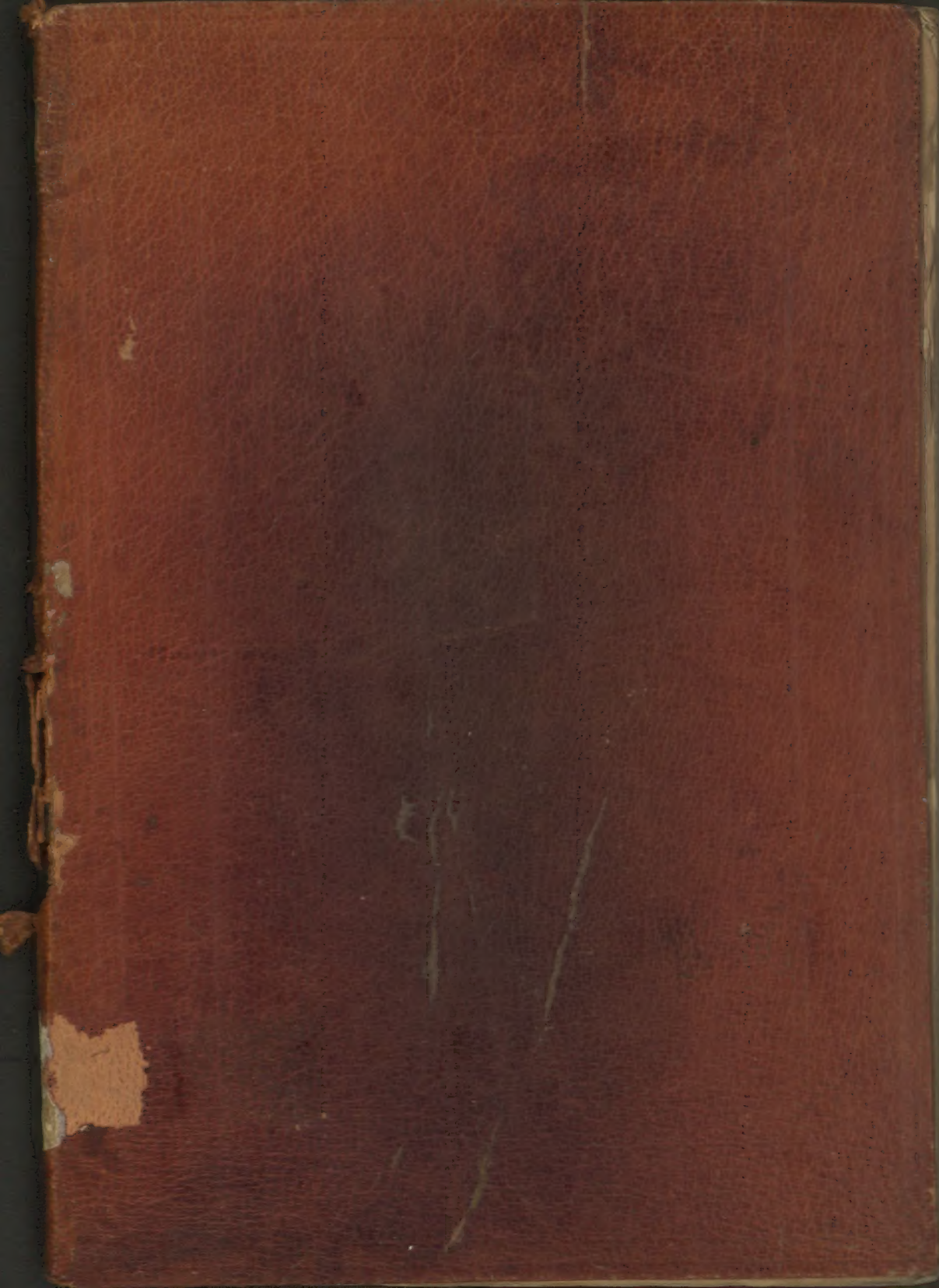
مؤلف: سید محمد هروس

شماره کتاب: ۱۳۴ سلوة

اندازه: ۲۲x۱۵

تاریخ تصویربرداری: مرداد ۱۳۸۹

اموال دانشگاه
۱۳۳۴





۲۲X۱۵

۱۳ ص ۱۳
۷/۵
۱۳/۹



کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

از مجموعه نسخه های خطی اهدائی

سید محمد مشکوة

بسم الله الرحمن الرحيم

نوحیم خدا به الله می گفت بعضی از طایفه ای که نگوشت چراگاه من
پشت کانی ندارد گوشت نما بگوشتی اسباب ریاست و پیروی و حکم من غیر
منبر استم از برای من معصا بود و ممکن شد بنابند الهی اعتنا و فدا
نگردم اگر چه میگویم دعا و درن استیاء پیروی بدون سخت و کلفت
یا حدیث و بی اعتنایی و بیابندگی خدا صفات ندارد خلاصه
عقل و رفق با نامم بر این عقلیه و تقلید را ملاحت نمودند
والان کما کان کفشد من حلیه نو با اهل دینانی با آخرت و اگر اهل
دینانی معلوم است که هر کس نهی و پند را در است است علاوه بر
و هو و عند و فریب انبای دنیا را می بیند هر روز و در اینجا جلیب
منفعت در محضی حاضر خواهند نمود و رضو نما چه حالت خواهی

داشت و هکذا و اگر اهل آخرت نبوی بر تو واجب است ملاحظه نما
من لم یعرف الفقه فلا یفهم چه عبادت او این بهتر که تو بیخ
ملکی و حاجت برادرش من میاوری دفع ظلم از مظلوم شود و حق
من له الحق بود و هکذا بجلی مختصر بنمایم باری در جواب فقره اولی
عقل و نقل و کشف خود من جلی صکر دم با این ریاست قناعت
داشته باشم که فرموده اند الفناء کن لا یبقی با نداننده باشم که
فرموده اند اگر دانسته باشم همین طوری که هستم و طریقی که دارم کفش
باطورهای دیگر و طریقه های دیگر اگر معنی قناعت را فهمیده اید قناعت
ندارد و حوادث و روزگار و تقلب مردم و وجود اشراک و بیگانه ها
محافظت با خبر الحافظین است حسنی الله و نعم الوکیل و اگر ندانست
باشم اگر ریاست شهری داشته باشم خیال و صدمه و بیست
شهر دیگر را دارم و اگر اقلیمی اقلیم دیگر علاوه بر این بکنوا از بیست
نامیده ندارد و قناعت ندادم اعتبارانی که سالها و عمرها را حجت داد

و معلوم نیست که مگر نشود طالب علم متلاشی شود و ملازم حکم در ملازمی و ملازمی
 ملازم صنعت از او بظهور و رسید و بفلا امتیاز و دینی ممتاز شد و در اینجا
 صدمه و غصه دارم اگر به بنیم چه خواهم کرد و هکذا انعم و شاعر و سحر
 و شعبله باز مختصر اهل هر صنعتی که در دوی زمین ممتاز باشد من صد
 و غصه دارم علایق بر این در امور و افراط از قبیل جلی و قوت و خوشی
 اوقات تلخ است بآن بگویم از آن سابقه حکایتی بشنودن صبر چه بگویم
 مغرورم ندی ملقت باشی احوال من شدی من هنوز قوت قلب دارم
 و عالم را حادث میدانم و رفیق داشتم میبکفت من پیشتر و منی در بلدی خوش
 خود هست و طالب دارد غصه و افسوس دارم که چرا زن بنیم را ز جامع
 الاغ عقده دردم هست در جوابی و فقر فانی کفتم و کفتم من جمله کفتم
 حکایت لغزان و سبب عطاء حکمت با و حادث است بخدا بر و بار خلاقیت
 داد و خطرات این امر باشد حادث و بگویم که نعمت از صواب الله علیه
 در خواب فضا ذکر کرده اند و بود شجاعت و فضل امام مدینه از برای حساب

بصیرت کفایت است و تپش هدا به خدا خصلت الله تعالی فی الدار بن بعد از
 فی الجملة اسکان عقل و اهل ظاهر نفس امامه بنای کفایت و شنید و کذا
 با و هم از هر مقول بنویسند و کفتم بالاخر چون دیدیم دست بر
 بنیت و شب و روز با من است کفتم ای نفس بر تو معلوم شد که تحصیل
 ریاست و امتیاز از دنیوی و خوشی و کفایت و کفایت فاعل محال است
 حال بدان که بان مطلب هست صرف عمر و زحمتم میخواهد بلکه بآنی تحصیل
 میشود و جمیع کفایت دنیا و آخرت در او است هر چه خواهد دلست همان
 بپنی کفایت کفایت کفتم آنچه اینجا و در سل کفایت اند و مگر و شنید و تجربه
 همه سبب است بندگی و اطاعت خدا و اولیاد او که خدا را بیهوده
 بنا و لا راجل الا راجل چون از او کشتی هر چیز از نو کشت و بسلا
 علی زانبع العبد

نزد بانی است بطاعتان بیای حضرت حق از کبد شیطان و شرابی
 زمان از جهت دین و دنیا محفوظ بمانی و لکن ناملی کردم و دیدم
 علایق برانکه دماغ و حالت این مطلب را ندارم علایق اما صبر و صنوان
 علیهم بکمال بقیع و سخت کشته اندوی اخبار و آثار ائمه اطهار و معارف
 قرآن و برهان و سالد و کتب مفصله در این خصوص نوشته اند اگر موفقی
 الهی شامل شود مطالعه و مراجعه با آنها از برای صاحب بصیرت کفایت
 است مخصوص کتب صاحب بحار الانوار و معارف صاحب الزمان
 و علامه و سید بن طاووس و حمزه الله علیهم بازنامل کردم با خود گفته ام
 است که همین زبان که باین من و تو مغایرت است گفتگوهای مفترقه
 که مشتمل باشد دین و دنیا با بنو صحبت بدارم و بخوی بنویسم که ان شاء الله تعالی
 قبل از تکلیف و بعد از تکلیف پیش از هر کتب در هر خصوص شی کتب او بنویسم
 و اشعار و تواریخ و معانی هر کتب بلکه قبل از اجتهاد و بعد از اجتهاد با عانت
 و توفیق خداوند عالم و توفیق امین و سیدین معین ^{با مشق} علیه السلام مستنکر از هیچ لغت

احوال و معارف
 صاحب الزمان

فی واحد و در وقت و لشکی و نهانی و منعی باشد و اگر خواسته باشی این ^{مشق}
 مسی من ^{مشق} لا یحضر الا بنو غانی اختیار با تو است بدانکه اصرار دارم ^{مشق}
 اظهار ببط بنویسم مباد ایراد نمائی که اگر اجازت دادی هم نمودم ^{مشق}
 چه علمی به غیر علی لا عالم نوشته او چه بطریق کتاب چه بطریق رساله ^{مشق}
 منظم بود اندک باین نحو که این کتاب مشتمل است بر چند باب ^{مشق}
 و خانه با عناوین دیگر تا بنی بعضی نور اهل علم میدانند و ظاهر ^{مشق}
 و المرحوم محقق بنی اسناد که بنویس با هر مؤلفان هم معرفت و همچنین ^{مشق}
 بنی او الف کلام در السنه با مشهور با وجود این کلام را بخیر یاد ^{مشق}
 اید که مورد ایراد اهل فضل بلکه اشخاص که چند صبا می دهند ^{مشق}
 باشند میباشد و ثالثا مکرر از شما می شنیدم که دنیا حادث است و هیچ ^{مشق}
 شخص عامل اعتقاد دنیا و اهل دنیا نباید بکند مرغ زبون نشود و خوش ^{مشق}
 ساری هر بهاری که بدینال خانی دارد مگر بقدر ضرورت و ^{مشق}
 بعلت آنکه خاتم الانبیاء فرمودند الدینا جفقه و طالها کلام بر مکرر ^{مشق}

با کوی دارد و در صدف و دم نمیند باب بقیه مرغ دارد و فرا جی کند
 و همچنین آنچه مناسب بن معنی باشد از نظم و تخریج و جوی کوی عبارت معنی را
 که من لم یعرف الفقه فله صفت فیه باجر کات سبیل و دیش چون گاه کاهی بعضی
 مطالب بقیه افعال معلوم میشود و الا میگویم مبنای عمران باقی نبود یا لایله
 از شیخ خاتم کاشانان به با بقیه بریند در سری خاص با علم نیست اگر
 مصراع ثانی این بیت تغییر داده شود بمصراع ثانی بیت دیگر از این غزل
 باز مناسب دارد تا بنا از اینها و اولیا که خدا را بخت شناختند و بمثل
 ایشان که بنویسند عبادت کنند مخصوص بقیه مام و او صلیا و سلام الله علیهم
 اجمعین بعد از شخص کنیا خیار این مطلب بقتل الله بر تو معلوم خواهد شد
 با وجود این شب و روز یا مردم نکام می خوانند و احکام الله بمرم برسانند
 وانی از ذکر خداوند عالم و عباد او غفلت نداشتند هم چنین محابده خاصه
 احوالات سلمان را باز در غیر این انشاء الله با خطه خواهی کرد تا آنکه اگر این مصداق
 در اکثر موارد که بعضی اعماهای بزرگ و بجا میکنند مناسب دارد اما در بعضی موارد

از هر دو در یک کسب و معنی
 را که در کسب و معنی
 از هر دو در یک کسب و معنی
 را که در کسب و معنی
 از هر دو در یک کسب و معنی
 را که در کسب و معنی

نماست
 و فعل داد و در هیچ کس
 این نوشته را در خطه نماز سوال
 معیار کسب و معنی
 این است که بگوید
 بشوی و سوال نماید که کسب و معنی
 هم در یاد دارد و جواب که نصیب
 علم شد و بجز جمع زحافت و دنیا
 و در بعضی عوام از برای نصیب
 فایده داشت بعد از آن
 خلق خلق چرا باری که این
 و بعضی باری و الا اگر باری که
 مناسب باشد آنچه نوشته اند و
 گفته اند و احادیث و روایات
 هم چنین میشود و تدریج از این
 نوشته بایست بگوید که
 کرد که اگر باری که این
 سوال نماید چون و چیست
 بجز بقیه

ندارد بولعیب و کوی بدست آورده لبان سودا خ نکام کرده فخر خیر نیست
 که بخت و بار و موقوف کنی که مطلب از میان رود اگر چه خواهی گفت مطلب چیست
 خاصه ابرو مود و الا میگویم حکایت من و نواز فیل حکایت ابو ذر طری و پیش
 بشود که طایفه غامات در بعضی از مقامات گفتگو و عباد لاریان انقلی کند و حال
 آنکه ظاهر ابو ذری بوده و اگر هم بوده چنین خاصه بقیه افغان بقناد
 و بعضی صاحب مقامات بجز اظهار فصاحت و بلاغت و توقیان خود و اشعار
 باحوال انبای زمان و دوری انبای نشانند داشته و خود چیزی هم در دیباچه کتاب
 اشعار این مطلب بکند باری و حقایق خارجی و موقوف حقایق خودمانی که
 است باید بونیق الحی ذکر شود **من خیر** بدان و گاه باشد که عالم متعجب و احادیث است
 و در افتاد و الیه است هر که بگوید اهل دنیا خواهد بود آنکه بایند و باقی است
 خلوت خود بود غافل و مالکی خواهد بود که بگوید اهل دنیا و استادی نوی
 نکند و بگوید که اهل دنیا و اورد از مخصوص بقیه بنده اند یعنی اهل دنیا و اولیا
 نماید اهل حالت اینها و الا الغر و الا خطه کن چون اهل اشعار شد که در این نوشته

بجز و طاعت که ز روی دبا کنیم گاه گاهی کتب اشعار ناری را هم بخوان عیب
ندارد گمان نکنی که خیال دادم اشعار و مناسبت خوانم بلکه در الحاح و لغو نم که نخوا
مضیع این نوشته برای این طررها بدست و لاد هر کشف کوی حدیث و آیه
که مناسبت داشته باشد و هم چنین حکایات و امثال عربی بجزر میاید
اگر هم بنیاید باندک مراجع بکتاب اخبار و غیره میتوان اخذ کرد فی الحقیقه باین
اشعار شد در پیش با وجود اینها بدانکه هر چه نوشته میشود بوجهی مستند
از اخبار و احادیث و کلام حکای الهی است فراموش کن که پیش از این مکرر
این مطلب باعث ملال است **من چندی** اگر کسی را بدی که علی الظاهر مشغول
عبادت الهی محض دیدن او را در نظر محترم میدانم و مؤمنان را شهادت
مختصر از هر حقیقه او را محترم میدانم بقدر امکان در حاجت او بکوش اما در
دافع و دفع الامر اگر محبت او را بخوای در قلب خود جای دهی باین ندها نباشد
اکتفاء کرد و نظر دیگر دارد مؤمنی بشو که نبود الهی این چیزها بر تو معلوم شود
باین قلب جای کنی است که لامکانست و فرموده است لا یغنی ارضی لا سما

خبر
سکون من زجری غیر
ببینین با بر و پو
من
که کلام خدا در دین

و لیکن بعضی طلب عبدی المؤمن نریغش با این ندر بکن که فلان مشا نام **للبل**
وصام الخا است این فقره بنظم رسید بیک بنویسم عیب ندارد و فی الحقیقه
بمسجد خدمت مولای منجان و این فرمان مشرف شدند بکی گفت من
دروغ دخی داشتم دیگری گفت من شب گذشت نا صبح مشغول عبادت بود
خلاصه باین نحو کلاما تکفند حضرت فرمودند من شب و روز هر را خواب بودم
و اگر وقت دیگر در این این دو میدیدم بنی میخواستند احبالات بنظر من و اگر تمیدی
چیز را که مفوض حضرت بود بنیالات و الا ان خدا بخواه که بعضی انشاء الله تعالی
خواهی تمیدی **من چندی** طایفه را بعد از معاشرت خواهی دید که در عبادت و احکام
واجبه شرعیه کوتاهی می نمایند و در این علمشان موبدان و مناسبات نظام
و تقوا میجو اند خلاصه کلمات بعضی از ایشان مثلا این خواهد بود که اینها
و اولیا احکام بودند خواستند عوام کالانعام و امعید بسانند تا نظام
عالم بهم نوزد و نوع محفوظ میاند اینگونه احکام فرار دارند و حلی با
ندارد در جواب این کس بگو که اگر قبول تو اینها احکام بودند و اینهم مسلم است

من
کشفه ای با طهارت و دینی با جاد و ادب و بیکان
خدا کرده و در هیچ شده است که بدین
نظام ماضی با دفع نذر باشد و در
الوده که شده است با دفع نذر باشد و در
بنا قاضی فلان من را باینکه از اینها بپندارند
میدور و سوال خالی از اینها بپندارند
خدا بخواهد که اینها بپندارند
بطلان اینها بپندارند
بخواه در تقویت و در کارها
بهر خدا بپندارند

خورشید و یوسف
 بسیار است از عجب و کرامت
 مبدی و تقوی سید نبی و
 وزنده است از عجب و کرامت
 سحریه و علم و ادب و
 امانت نفس و نفس و
 نازل باشد هیچ ناله ندارد و
 از صدق این حال سخنوار
 کفایت حالت بعضی از عجب و کرامت
 علی چو را که دست عمر خدا در
 سوار از کافیه است این
 منازنین بر کافیه علی این
 کافیه با شسته بارش شمع
 با بهر انقدر بارش شمع
 مولد باشد ناله با شسته
 ریشه کرد و خضر بارش و زائر
 سفر و تحصیل ناله اما فکر و نظر
 در عادت شعله مردم و با
 الهی خواهر حله علی نم
 ایدان

نوشته است نوشته مکتوب اگر این نوشته همچو وضعی ندارد و ملحوظ نیست
 در پیش هم اشاره شد باین حال فرض کن که طوائفی منکر و بدو خدمت
 چنانچه بطلب در ظاهر واقع است و در ظاهر اهل حله و عقد و غافل هو
 هستند بعد از این مطلب از نوشول میکنند اگر در بیابانی که محل خوب باشد
 و منزل معلوم نباشد و بر شخص معلوم شود که در منزل پیدا نشد هلاک خواهد شد
 در این بین که مضطرب و مضطرب است صدای خروس با چون دیگر را از نمین
 بشنود ایما این شخص در این بیابان می ماند تا بماند هر چند مکاری بگوید این
 جامه با هم بعضی صدای خروس یا بدقت بفهمین است که این تصور شخص که
 خواهد آمد و دگر گوش بگوش مکاری خواهد داد این مطلب بظن من که چلی و سخت
 حال نظر کن خالت دنیا که بیایانست هو لئلا و احتمال بجایه در او همچو
 مزاج و به بخت طوائف منکره و اهرم مثلا مکاری فرض کن که از انست
 بلا تشبیه گوش کن صدای اینها و اولیا و علما و عفا را که همیشه فریاد
 میکنند ملک العالمون الا الواحدین از ابتدای عالم تا حال و بهین فی

در این بین که مضطرب و مضطرب است صدای خروس با چون دیگر را از نمین
 بشنود ایما این شخص در این بیابان می ماند تا بماند هر چند مکاری بگوید این
 جامه با هم بعضی صدای خروس یا بدقت بفهمین است که این تصور شخص که
 خواهد آمد و دگر گوش بگوش مکاری خواهد داد این مطلب بظن من که چلی و سخت
 حال نظر کن خالت دنیا که بیایانست هو لئلا و احتمال بجایه در او همچو
 مزاج و به بخت طوائف منکره و اهرم مثلا مکاری فرض کن که از انست
 بلا تشبیه گوش کن صدای اینها و اولیا و علما و عفا را که همیشه فریاد
 میکنند ملک العالمون الا الواحدین از ابتدای عالم تا حال و بهین فی

فی الجملة اعتقاد کن بعالم اخوت و بعضی از اعتقادات دیگر نورانی کردم
 لشکرها و با نور کردم اگر تخیل نوشته نوشت فکر خواهی کرد اگر بگوئی و غیا
 اطراف این نصیر را ملا خطه کردم خیلی نصیر این مطلب بظن من واضح
 بطوریکه خلافت را بهیچ وجه نمیتوانم تصور کنم حال بگو بیدار جرات
 زمان بهیچ وجه طغی نیست و غفلت و انداختن جلی بای تعب است
 نوحیم بهیچ وجه بای تعب نیست از سوبالغ نفس اما در و شیطان بر
 در غافل شو بپناه بخدا و قد عالم بپیر امان از حید بنار علایق که در همان بیابان
 اگر کسی مشغول و مجبوره داشته باشد که ملحقا منظر رقی و فرضیه باشد که او را
 بچنگ آید و در و با چنگ آید و فرضیه و اغیبت خواهد داشت و اگر آن
 مخوف محقق شود شیطان مضطرب و این اشعار را بنظر او جلی خواهد داد با هم
 اشعار مناسبت است و از وی هوای نفس گفته شده است سر که ندهد در راه
 عزیزی بود با و گویی است کشیدن بدوش عن که امر و دم بخت نقد
 حاصل میشود و عده فریاد را دهد و اچنان با و بگویم لابد

میسوی باین الم غم نمیدارد
 غم باین غمی دارد باین غم
 رسم را باین غم غم غم
 که نیست هم که حاجت امر و دست
 عالم را در خط است عجب غم
 ملان را میگردی نظر کردن باین
 دیگران و باین زمان و غیبت
 گرفتن مردمان دارد و نظر دیگر
 شست و شو کردن
 بنحو
 که بخوابم خرام
 که بخت بخت از این خیمه
 که در هر غم خالیت
 و طلال امر و این بن مرت
 نقشه پایدم حالت خراب
 داشت و چه بر تو خواهد کرد
 هیچ تصور کرده و یکبار
 حالت شعله و زعفران
 اما صحت جیف که این حالت

که چشم خروس ابلجی بود بد داشتن نکلنه پیوده خوش **چشم** فزانی
 کفشکوبای خروس در بین آمد مشبه نشوی دران بیابان ضایعت موری
 منقشان و مهر و منان را بکن و بگو یاد بنا غری غری محمود سنی عهد را
 سست نهاد که بنجوم عروس هر دو اما داشت خروس که خیلی نقل را
 بلکه مکن پیش شویده دل پرزند که او چون مکن دست بر سرزند و بگو
 تا بعد از خوفان نازک و لا طعمانی جیشک بل بعد از اهل العباد
 معبدات اینمقا لبیا بلندی است مقصود این است بعد از امانع با
 بر معشره ام دیده چه باز از همه عالم ناصبه من بر رخ زیبای ثوبار است
 کلاما حرام علی الله الخ زاهدان تو خوردن خواهد فخورش بین
 بخت میرود از کوی ثوبار بشعورش بین نمیدانم کرم شده ام با او بیا
 الکادیر الکادیر با زبان من و نورف از روی حرف بر میخیز اگر جای از دم
 که بگوئی مثل شما مثل الشخص است که رفت پیش و پیش رفت و پیمانت را
 بدیه که ضرورت است و پیش گفت چرا از برای زنت کفش منبری گفت من

بدو زنت و لا بد از این
 که چشم خروس و بزرگانی است
 ندارم باری خراج حاله
 نبی محمد و الله بگوئی این
 با بخش و ششم گفت که در حق
 این اخبار حکایه معلوم است
 خاندان الله باشد شوش
 دیدم های حرف خطه است
 که اینک خودم را عادت نیام که
 با غیر از عادت است
 چون کردگان بر سینه باشد
 برای ناله اسم از این خطه است
 عجب میدارم

از نور بهمان میفرامش تو میگوئی گفت ای بد حرف از روی حرف
 بجز حال که کلام با نظری از اب بیرون آمد اینرا هم بگویم مثله
 که در میان عوام از مردم و اهل بازار و حقی زلفا نیکه میگویند کاه
 کافی ملفت باش و گوش بدی غم نخواهد بود و فی کل شی **لبا** **چشم**
 اگر میفرای امورد بنا و آخرت منظم باشد و احتیاج به جوجه من الجوه
 دو هیچ امری با حدی از مخلوقات نداشته باشی خدا شناس باش و بد
 که اگر خدا شناس بناسی امرد بنا و آخرت معونی و معطل خواهد بود و
 الامود طریقه و الکلمه من مدده اما امر آخرت موافق اجاب و ابیات
 بدیهی و معلوم است اما امر دنیا علایق و دلائل ابان و اجاب و خبر و حدس
 و حسن شاهد است غرض کلام حکایت و شعر بلکه کلید مردم و اگر هر وقت بنگار
 ان اهل زمان خود کرده اند و میکنند و از عمر و اذیت ابنای زمان خود
 دارند انعطاف خیلی اطراف داد و اگر ملایطه کردی مضبوط خواهی کرد و حال
 بلند و عکله ان یکجه انعطاف با تو کشتو کم باقی موقوف بپایند خداوند و فی

عالم را بفرستی و زود که در مطاب
 اعتباری دنیا را بداند بهر
 چه مردم و با باشد کشت
 اگر نخواهد به اعتباری آخرت
 فایده که کند نه صرف جوی
 است و که چه مردم دعا و است
 سیه نه شده بلکه سبده من
 بریش و اب دانش از اطراف
 لب در زبان در است و کشت
 معون و خفت است و کشت
 این امر است است هر مرتبه
 مردم روزند و عطر نه است
 از هر خبر سان تر میکنند
 منبر و عطر و شاد و کشت
 جاء فی الدین فرمود اند و اعطای
 کشت شب چه بد جاع و است
 قدری با بیند از بویا بر و
 حفت من قصر
 باقی از آن که در
 باقی از آن که در

بازار دماغه اولوکلر ادا بلانق
دولت المومنی حطراق

مفرد چشمت یکی گفت که من صورت
 از آن آدمی بینم از آن میوه دیگر گفت
 که من صورت زنی را که من شرم از آن
 میوه دیگر گفت که من با من ترا
 که می بینم از آن میوه دیگر گفت که
 من در صیرورت و هم زن که در
 میان میاید از آن میوه پس از آن
 که حق او است چه لقب و علم
 استحق و با بان ثقین نسبت و در
 زنی و مرد و پسر و دختر با هم بخور و
 هیچ کارشان علیهم الله که در خانه
 آن نیست و تربیت شده اند و
 کی نگذشت عبادت برداشته
 مقام دیگر دارند بلکه نفری خدای
 دارند و بار چه قدر گفت که با تو
 صحبت جهات سخن را بدان
 موارد را فهم بر عهد اخلاص را دانستن
 و در پیش از شریعت من و دینا که گفت
 چنان که یک حاجت ابراهیم است
 بقدر عمر دنیا طهر می کشد این
 سخن را بر نهاده که مصداق مودت
 قبر آن مودت و ادب می شود

جلوه السلام با امثال ایشان معاشرت نمی نمودند اما در واقع عمل
 نداشتند و تابع ابله پسند ظاهر دیگران بوجه کلی انتخابی هستند که
 اعا می کنند تا بحقیقت رسیده ایم و اصل بنی جلی شده اند ام کلث
 موافق ادعای خود دادند و نظایر آنرا ملا حظ کن کتاب شوی ملای و در
 و کتب شیخ محی الدین اعرابی و کتب غریبه که در این خصوص نوشته
 شده معروفست این چند نفر که ذکر شد چون ایشان دانند که در حالت
 ایشان نقصان را معلوم نیست و بجای سخن با ایشان نیست روی
 سخن آنان با اهل زمان خود منافست که این اعدا می کنند و استعار
 و کلمات سناضین را میجویند و بعضی هم از خود و طب و باطن می جا
 و بعضی غلی غلبه و ندیم مناسب خونی می کنند بنویس که جنلی نظامت
 میخواهد که شخص مفنون اینها شود گاه گاهی میشود که احادیث
 ضعیفه و موضوعه مطابق مدعای خود ذکر می کنند مختصر بیانات
 شهرین و فقرات خوش این دانند که گاهی ادعای اطهار خود را بگویند
 چشم دار و نگاه کردن بصدق و اه کشیدن و سر برافرا گذاشتن
 و سکوت کردن می نمایند باین افعال اعمال ایشان محصور در میباشد
 الا صاحب شعور و ذریه باشی حاجت بقصص نیست ان شاء الله در آن

و این

این چشمت که در حضور من است
 و در میان مردم و در میان
 ای جوانی خدای من را فرموده
 سلامی را در آن خدایا بداند
 و با کثرت من بگویم اگر کسی
 شایسته آن است حاجی را با خود
 حاجی بگویم اگر چه با خودم
 صفی است و در آن است
 نیست صحبت بگویم و در
 طاعت با کثرت من است

خواهی که داری این حکایت معروفست که شخصی اصفهانی با جای دیگر
 با عیب شروع نمود و صحبت داشتن بزبان عربی با بعضی جریبندانت
 بلکه کلماتی بزبان خودش را سلوب عربی می گفت شخص عرب هر چند
 گوش داد و دید فهمید چه میگوید اما میدید که بسیار شبیه بکلام غریبی
 بالاخر طامش طان شد و دلش تنگ شد و باین شخص کرد و گفت ای
 لسان العرب اهانت و لایزال معروفست این اشخاص را مدعی حکمت
 ایشان داشتند و صحبت مذموبی و تفهیمیدی انا این حکاست
 با و در یک زبان و فقرات مثال اهل الله مثلا اما انت فلان
 و مناط در مباحکام شرع است و پیروی شارع نمیداد و معنی خود
 بباخت و عیادت شیطانی بپیکار اید خودت میدانی بندگی خدا
 سبب قرب نمیداد میشود و بندگی شیطان بشیطان و قرب بپیکار
 میدانند بگو است خلاصه اشاره باین مطلب از این پیشتر خلاصه
 وضع این نوشته است **مفرد چشمت** ملک طایفه دیگر بلحاظی
 داخل در بعضی از این طوائف هستند و بلحاظی خارج حالت ایشان
 جنلی نقل دارد بلحاظی میشود گفت از جمله لا مذمبه ها هستند
 باهل هر مذهب که بر سنده سخن و استغناء میکنند مذهب دیگر

غایت از غایت است
 من است از سبب این
 به فرموده اند از یک کلمه که در میان
 حرم صحرای اعدا و در کلمه که در میان
 این است از غایت عالم او را
 جیب خطب فرمود و حضرت
 علی را و در خطب فرمود مقام
 ادعای او و شریعت و جوی غایت
 و علی و علی نور اسم جواب بفهم
 ادعای به به سلفم علی الهی جواب
 شایسته است که در هر وقت جیب
 خود را می بیند با کافه با و می بیند
 میگوید یا یقینا کافه می بیند
 روحی فداک الله ان شخص
 گفت حق خدا را از این خطا کردم
 حقیقت و با حق میگویند باز خوا
 آمد پس است

این است از غایت
 این است از غایت
 این است از غایت
 این است از غایت

در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است

معروف و مخفی از منکر خوانده مؤمنین و مؤمنات و اخراج می‌گردد
علی‌الشان هفتاد و پنج و نود و سی و یکست مردم است مختصر ابواسطه حلب
منفعت و خیال و باستان مضایقه و تلف شدن عرض و مال مردم
ندارند مثلاً سید نقیر بر روی دست می‌گیرند و چند نفر دو شرح
می‌کنند و بنی می‌گویند این مرد این قدر نقیر و حقش در دست نالدنکس
بروم و بنیم و بگیریم اما در واقع انسید پیرو و بی‌خطره اب بنجوها ^{ضد} بخور
داد این کتکو و شرمی دارد و شناختن این اشخاص مشکل است باید
شعور داشته باشی و عمل این اشخاص سبب شده است که اگر در واقع
کسی بخواد امر معروف نماید ممکن نیست باری خداوند عالم اما از شر
شیطان حفظ نماید این مطلب را هم بدان که من ملتفت بعضی از این
اشخاص بودم بالاخر عبرت مردم و خیر الدین و الاخر شده اند خلاصه
بعضی از مردم بعضی از احادیث را در گوشه و کنار می‌خوانند و سعی می‌کنند
که بهشت و در باطن اطعمه و چیزهای می‌نمایند اگر نفقه میدی و اخشن
بگویم کتکوی من و نوجوی مشکل شده است چون بخوی بانو کتکوی
خراهم بگویم که زبان من و نو باشد و چیزها بپسندد بقدری آید بپایاس
در بیاورم و از هر چیزی تو بی‌بکی پیری معذرت کلام و اسطوری کنم

[illegible]

کوسید از آنکه در کوشش با حق
 جدا شود و کسی با نیت سید
 که خست فرغ و خست فرغ
 اب میدانسته شد و کار کان
 از آنکه در کوشش با حق
 جدا شود و کسی با نیت سید
 که خست فرغ و خست فرغ
 اب میدانسته شد و کار کان

اسروء خوف مرا گوش داد و بعد بنی مرا کرد خلاصه شب جمل مرکب
شب پری داد که از کوری هنر پیرا شو شد اگر بنده می بیند
معنی جمل مرکب را که مبدائی که شخص نداند و نداند که نداند بلکه
ادعای تمام بکنند معرفت که دو نفر رقیب در بیابان میروند
بالیکه بگر کشد بجهت ندایم که راه رفتن بر ما معلوم نشود یکی
گفت اگر خداوند عالم دولتی و وسعی عطا فرماید کوسفند
نیادی مخیرم که مقصد و برکت کوسفند زیاد است و دیگری گفت
اگر خداوند عالم وسعی عطا نماید صبا و شام را جمع می کنم و پول
با نشان میدهیم که بودند در بیابانها گرن و پلنگ صید کنند
گفت چرا گفت بجهت آنکه میان کوسفند های خود اخل کنم که همه را
پاره نمایند بخورند و خضر این دو رقیب بخش این گفتگوهای جنالی راه
رفتار و صحبت خود را قطع کردند و شروع نمودند بحال و خلاصه رفتی
لیکد بگردان بین بین مرهی چند انواع شبیم باو داشت پایشان
و خود سبب منازعه را پیداکشد و گفتند تو چرا که کن بین ما
پیره مرد فکر زیادی نمود بعد سر جنگهای شوم را باز نمود و بر
زمین ریخت و گفت تو هم مثل این شهرها بر تو که هر دو شما

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فی عقیله خلاصه آنکه بگویم بنای نوشتن این گونه چهرها بلیث و
هر کومه مطلب را با نضیف شده است مقصود این است که با این چند
کلمه نوشته آنچه نوشته اند گفته اند علی ای شوکان بعضی بنویسند
نشیند غیر از علوم مفارند که مغد مات اجناد هستند با این چیز
دیگر هست که خداوند عالم باید عطا فرماید این تشکوها من شاء
سبب خواهد شد بصدقه سر محمد و آل محمد طالبان مطلب شوی
خداوند عالم انشاء الله عطا خواهد فرمود ناچار میام که بعضی از
اشادات را بگویم تا هم **مؤید** بیانا کنی ضایفت را زده رکنی
شرط آنکه نمائی بکج طبعان دل کورش مؤید خدا و صاحب لطفه
دانی و نور الهی بشود و بنده این مطلب میباش کسی مملکت بشود
بانشود که هم مردم مطلقا فایده ندارد بلکه ضرر دارد در آخر
حدیث معتبری دیدم فریب بانه همون که صادق آل محمد صلوات
الله علیه هم فرمودند که اگر کسی کوهری داشته باشد و مرده
کان بکشد حرف است بان شخص چه ضرر دارد و اگر شخصی حرف بد
داشته باشد و مردم کان بکشد کوهر است بحال ان شخص چه ضرر دارد
کاری بکن که بنده خدا شوی و ربط بعالم اخراست پیدائنی این دنیا

[illegible]

بأخا بنينا الديننا فما شدة
الدواعي من هذا الكدار
اصحكت في فؤادها
عبد الله بن عبد الرحمن

شده ام اما چون رضای خدا و ابرین مبداء خداوند حفظ خواهد نمود
 حال که سخن با بخار سپید بدانکه در هر زمانی و در هر مجلس و در
 پیش هر شخصی طوری گفتار و رفتار مطلوب است که تقریری نیست
 که من بگویم و در فلان مکان چه وجود صحبت بدار و با فلان کس چه سخن
 رفتار کن و در فلان وقت چه خبر مناسب است بجهت آنکه اولاً من علم
 غیب ندادم و ثانیاً فلان مکان و فلان شخص مثلاً حدود حصر ندارد
 و ثالثاً بگوئی میگویم نزد فلان بر و فلان مطلب را بگو و بسیار ناکید
 میکنم و حال آنکه وضع آن مجلس طریق دیگر شده یا وضع آن آنجا
 که آن مطلب که من ناکید کردم نباید بگوئی بلکه باید سکوت مانی
 با خود بگر مطلب را بگوئی مختصراً باید آن خداوند عالم بخوای که نظن و
 صاحب دقت سلیم شای حلای هر قدر کاردی بکنی که مورد اراد
 مردم آنجا اهل و عائل و افع نشوی اسوده خواهی بود و بفرمانت
 مال مشغول عبادت الهی خواهی شد و این مطلب هم مشکل است
 مگر با عانت خدا اگر طوری شود که نه شپش شتر و نه دیار عرب
 بعضی بگذرد امکان معاشرت را از مانی الا بعد صبر و در بسیار است
 فرض الناس کفر ازك من الاسد الوحده خبر من جلیس السوء خلده

در چشمی ضعیف ام فکلیت الی
 و در هر حال که در هر مجلس و در هر زمانی
 و در هر شخصی طوری گفتار و رفتار مطلوب است
 که تقریری نیست که من بگویم و در فلان مکان
 چه وجود صحبت بدار و با فلان کس چه سخن
 رفتار کن و در فلان وقت چه خبر مناسب است
 بجهت آنکه اولاً من علم غیب ندادم و ثانیاً
 فلان مکان و فلان شخص مثلاً حدود حصر ندارد
 و ثالثاً بگوئی میگویم نزد فلان بر و فلان
 مطلب را بگو و بسیار ناکید میکنم و حال آنکه
 وضع آن مجلس طریق دیگر شده یا وضع آن آنجا
 که آن مطلب که من ناکید کردم نباید بگوئی
 بلکه باید سکوت مانی با خود بگر مطلب را
 بگوئی مختصراً باید آن خداوند عالم بخوای
 که نظن و صاحب دقت سلیم شای حلای هر
 قدر کاردی بکنی که مورد اراد مردم آنجا
 اهل و عائل و افع نشوی اسوده خواهی بود
 و بفرمانت مال مشغول عبادت الهی خواهی شد
 و این مطلب هم مشکل است مگر با عانت خدا
 اگر طوری شود که نه شپش شتر و نه دیار
 عرب بعضی بگذرد امکان معاشرت را از مانی
 الا بعد صبر و در بسیار است فرض الناس
 کفر ازك من الاسد الوحده خبر من جلیس
 السوء خلده

عالم ما بخودش استخوان غیر خودش پیکانه ما را بخودش محتاج و
 از غیر خودش مستغنی نماید بمجد والد الطاهرین **نور چشمی**
 با بدانکه خلقت طبعی مردم بد کوئی هم را با انواع مختلفه میکند
 بسیار لطیف باش که محض هوی و هوس بد کوئی بندگان خدا را نتواند
 که علی و در بناید از ادب و عیب جوئی نیست کان خدا نیست عیبجو
 محض قیام مردم با بدلیل عوام مثلاً آنکه میگویند تا نباشد چیزی که مردم
 نکویند چیزی را با آنکه فلان کس مقدس است ناچیزی نه فساد با نه بدیند نه
 میگویند با آنکه فلان کس در باره فلان حرف مینماید باید صحن باشد
 چون شب و روز او است باهاش بتر او است با بر او را و است با فرزند او
 با اهلش بفریاد او را بگر و خلاصه این مطلب هم شرحی دارد که لا بعد
 و لا یجوز نظر بعلم دنیا و اولیا غمان الذین یحبون ان یشع الفاحشه فی
 الذین سوا انفسهم بعد الیهیم فانوا عیب مخلوقان بکبر هر که عیب
 خویش بیند از همه اعیان بالا تراست چون مردمان دیده نباید بودن
 دیدن همه کس را و ندیدن خود را مختصر اخبار دنیا و آخرت اگر میخوا
 بدیدن لزوم شری و رضای خدا و ندی مفرض بندگان خدا شود و بعد
 امکان لغیر خود که از دست تو میاید اعانت الشان را بکن و در هر حال

نور چشمی نور چشمی با اوقات
 مقبول است در هر نظر شریف است که در
 او قبول نیست عادت اگر محض فاعل شمع
 و شایسته شمع است و خواهی که را کفایت
 نماید و در هر وقت از خدا ترس بودی
 تا در هیچ شایسته است و غلب مردم
 رفت او و محض فاعل شمع است که سبب کفر
 و از انرا احوال و حال که سبب کفر
 میشود و صادر میشود مختصراً این احوال
 نباید که طلبی بر آید که اگر بگوید
 از وقت حد باید جاسوس چون عیب
 جاسوس یک مرتبه میباید بپوشد و او را
 در راه و در دایره این نظم این فکرت
 داشته آید بکنم نمی فهمم ان الله خدایا
 خدای تعالی منم با احوال که در حکم بجا
 اما از این و احوالی بعد از این بپوشد
 بگوید و میگوید بکنم شکر تو کن
 این شکل احوال که لا یجوز
 با بعد از این احوال باشد با تقدیر کاف
 تحقیق و تتبع احوال را در هر حال
 مدت شایسته است و بعضی مطالب
 بعضی فاعل شمع خواهد

که مطلع شده گفت دو روز قبل از آنکه فلانی منزل ما بود قطع
شد بک و فی جانی بودیم کجا می بودیم میگفتم کسی
گفت فلانی ندیدی مطالعه را موقوف نمائید صحبت ما را
فوق گفت فلان کس بنظر من وقت مشغول است روزی که
منزل ما آمده بودند منزل مطالعه میکردند جانی صحبت
جنگ فرانسه و پرسید گفت من این تاریخ جنگ را دارم
روزیکه شما منزل ما بودید خواستم خدمت شما بیاورم باز با خود
گفتم که شما باین امور اعتنا ندارید و چون چشم ما مقصود
سکنند و دود را بخوانند این از ما بجز محبت و محرم و فایده
خلاصه بک و فی واد منزل کسی شدیم کل کاری خوبی کرد
بود تشریف کردیم گفت شما از آنکه منزل ما آمدید آن آن سمت
منبر که تشریف بردید ناملاحظه نمائید چه خوب طرح ریزی
شده بود نشستم مشغول چای شدیم گفت فلان کس آن روز
که منزل ما آمده بودند چای را کم رنگ و شیرین بخوردند همان
بخورهای بلبل ایشان بریزید وقت غذا خوردن ظرف بنم و پیش
من اتفاق افتاده بود گفت بنم دور از نزد ایشان بردارید آن

روزی که منزل ما بودند هر خودش که غم سرخ داشت میل نکردند
ظاهر خوش ندارند عصر هراسی که در میان میامد روز
دفین منزلش را میگفت آخر حمله ام شن شد بنا گذاشتم به
در بصر صحبت داشتن گفتم شنیده ام کتاب اغائی و ایجاد معلوم
و جویع الحیوان از کتاب نزد شما آورده اند جاب مصر است گفت
سوزن حال را بچاهم بافت میشود تاب و ندج سوزنی خوب
شنیده ام میبایزند که صد تومان قیمت دارد و سبک و دلخاز
خوب است که احکام اغلب دوی زمین را روزنامه میکنند که
هر کس در هر جا باشد از وقایع اکثر جاها مطلع است بک گفت
فلان کس عجب حالی دارد آنکه گفته در خانه دوست دلور دیده با
باید نگاه داشت موفی دارد همان روزیکه شما منزل ما تشریف آورد
بودید همان طاق خانه که کاههای نازده معلوم میشد همان سه کاه
که فرمودید حاضر بود و سرکوشه خانه گفت که معلوم میشد سوزنی
بود و تاب و ندج سوزنی همان جا آنکه نشسته بودید بالای سر شما
بود و روزنامه حاضر هم حاضر بود که اغلب وقایع را می فرسید ماری
ناچار شدیم مجلس را برهم زدیم بخواستم دیدم گفت فلان کس میباید

نقص است که بی شک نیست
 خلوت دامت برکات
 بلا فخر کفتم غلبت از در اخف

در راه قدری با هم خفا می نمودیم
 کفتم غلبت بر من و غلبت بر من
 آنچه عده عیب و فاسد و خطیبه
 الله قدر را شکسته اند از خط و در

و این عمر را به محبت خود فرزند
 به قدر و نیازش معذور و مروت
 و حال که نریا و کف ز کجا بود
 نه شکم در می کند و نه غایب
 و نه طالب درستی بهم برسد نه چنین
 گفت و آن چنین است کفتم باز خط
 نه این طلب در زمان رسول خدا
 شایع و مطلوب بود چه حق بلکه با است
 و نزع و دین حضرت می نمودند گفت
 چرا کفتم حال مکارم لا یحضر و حکایت
 شجاعت امیر المؤمنین باشد
 که سلاطین روز زمین از جان و
 طالب چنین شام و غیره و خرافات
 در راه او صرف می نمودند بعد کفتم

اقوال و افعال کسیه و تقلیدیه و حال آنکه طریقت بخود منت
 خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق و نیت قدم در
 طریقت بیاید ندوم که اصلی ندارد دم بی قدم - زندگان
 که نقد صفا داشتند چنین خرفه زرقا داشتند اگر
 طریقت مغشوش ترک دنیا و بندگی خداست و منشی میشود
 بولای مقبضان امیر مومنان سلام الله علیه چنانکه بالا رفت
 میگویند پس چرا مانع نمیشوند احوال و افعال انصاف را
 و حال آنکه اظهر من الشمس و این من الا همس است و بین خاص
 و عامه و دوست و دشمن معروف است ایشان را که نمی
 مثلا و فلان بلخی چکار **نور چشم** خوب است بگوئی نورا
 باین حرفضا چکار میگوئی بناندارم بعضی طریقتا صحبت
 بدارم چون دنیا را حادث میدانم و میگوئی و بگوئی مثل
 تو و مثلاً آن شخص اخیری از آن سه نفری که نماز میخواند است
 که بعد از آنکه باین نفر از ایشان در بین غایت صحبت داشت نفر
 دیگر گفت چرا صحبت میداری غایت باطل شد یکی اخیری گفت
 الحمد لله که من صحبت نداشتم و نماز من باطل نشد اما نماز شما هر دو

نور

عینا
 این نفر هم که از حق طریقت اورد
 داشته که به شبهه و بدیهی است کفتم
 کفتم قطع نظر از هر دو هم چنین
 شخصی به هم زمانه خوشتر و آبروش
 گزیده خوانند پس واضح است که تا نگذارد
 مطالب حقیقه بود و طاعت این ب
 غایت غیر مراد و جوهر و دست بر
 داشتن حق از رسول از زبان
 و خواندن خلق خود و آخرت بر آن
 ماطول است بر حقیقت معارف و بر آن
 صورت و قنای عالم با وجود این چهار
 انکس خیال تقدیر کرد و معتقد شده
 نه به خواهر کرد و به خواهر گفت

باطل شد حال غصم مکر و میگوئی که من از مقوله دیگر با تو صحبت
 دارم و یکی کار ندارم خوب و بعد در خارج احوالشان همه کس معلوم
 و در کتب مطبوعات و مصلحان و ادبیات میگوئی چگونگی اما
 چونکه با خود سر و کار داشت پس زبان کو دکی باید کشاد
نور چشم در هر کار می توکل خداوند نما بعد از آن میشود باها
 خبر انکار بنا و جمعه و صلاح و فساد را از او پرس و میان نفر و
 نفر اعتماد مکن تا علم به جرات انکار پیدا کنی و اگر نخواهی که غیر مطلع
 بکار تو بطریق سؤال نما مثلا مرا نفعی یا نه و تو نمیدانی
 که چه بخوای او گفتی نمائی که حقت از میان نرود و از دوسه نفر
 اهل خبره این کار سؤال که اگر کسی با کسی چنین ادعائی باشد
 باید آن کس چه بکند و پیش که مرا نفع برود و به چه طریق جواب
 و سؤال نماید اگر کاغذی در بین باید نوشته شود چه
 می نوشته شود که بعد عیب نداشته باشد و هکذا **نور چشم**
 در محالست با مردم خیلی ملفت باش که مودعی واقع نشوی
 و طوری بناتش که از هر کس از خود دی نماید و این مطلب
 چه نولد چه فعل سبب از بیت محاسن میشود و طوری میشود

بنفوس و خلق و حیوانات و نباتات و معدن و انسان هم برسی چه باید کرد
 که از شر این موفیات محفوظ باشی چشم باور کن و عدد از اعظم
 و بندهای خاص خدا بخواه انشاء الله محفوظ خواهی ماند آنچه
 من به شما دادم بدان که اولاد و عواید جزیره و پادشاهی و ملک
 و پادشاهی و ثانی این جزیره و اعیان و خواهد گرفت و انسان و حیوان
 باقی خواهی ماند پس هر چه که باشد خواهد گذشت مراد
 با خلق و از آن کن و در گوشه بقدر امکان عبادت خدا نما و اگر
 بخواهی که در میان این جزیره راه بروی و بخدمت انسان
 برسی اولاد خدا باش که عبدی بر تو صادق باشد اگر چنانچه
 مصداق این اسم شدی بر چه ماسوی الله غالب خواهی شد
 و همه مغلوب و مقهور خواهند بود و تا بنافکر صواب
 و علف از برای این حیوانات و نطف و جهرای بکن شاید
 منع نمی شوند این مطلب هم خیلی اطراف داشت و محل
 نوشته شد تا مملکت کن **نویس** از وقتیکه حسن عبادت
 و بندگی خداوند عالم و حدود دنیا بر من معلوم شد
 هر کس را دیدم اطفا و این مطلب را کردم دیدم او از من

و در این خصوص اگر انصاف
 بندها مکان عقب ان فاعله و مطلب سبب خبر و خوبی عالم آخرت
 عالم علاج بود بنا باشد که انوقت بطریق اولی مبر و این مطلب
 مختصر معلوم شد حال بدان که هر فاعله و مطلب که من بجهت خوبی
 دنیا تحصیل کردم و عقب کن به هیکه اندک زمانی گذشت و بدید
 که ان فاعله و مطلب و جهانی باعث ضرر و بنویسده با در سال
 قبل با ماه قبل با هفتاد قبل خوب بوده فی الحقیقه بعد فایده نداشت
 و لازم بوده فکر مطلب و دیگر بکنیم و هکذا محمل نوشتن بفهم امر
 منوی که این قسم بوده حالت امر اهرف را خود بفهم مگر فاعله
 و مطالب شرح انور و خدا پرستی که هر زمانی حسن و خوبی او را
 از زمان سابق بهتری فهم و منافق بهتر معلوم میشود
 مختصر بقدری که با نسبت نفس است با این سمت کمال است
 بادی چه شرح دهم **نویس** عالم و این جزیره فرض کن که
 ملو است از اصناف حیوانات مختلفه و اغلب موزی بلکه
 حیوانی که هیچ وجه موزی نباشد نادر بلکه معدوم است
 و آنک و نطف و در اطراف این جزیره انسان پیدا میشوند
 حال تو بخواهی چند زمانی در این جزیره بلطف و مرحمت الهی

و در این خصوص اگر انصاف
 بندها مکان عقب ان فاعله و مطلب سبب خبر و خوبی عالم آخرت
 عالم علاج بود بنا باشد که انوقت بطریق اولی مبر و این مطلب
 مختصر معلوم شد حال بدان که هر فاعله و مطلب که من بجهت خوبی
 دنیا تحصیل کردم و عقب کن به هیکه اندک زمانی گذشت و بدید
 که ان فاعله و مطلب و جهانی باعث ضرر و بنویسده با در سال
 قبل با ماه قبل با هفتاد قبل خوب بوده فی الحقیقه بعد فایده نداشت
 و لازم بوده فکر مطلب و دیگر بکنیم و هکذا محمل نوشتن بفهم امر
 منوی که این قسم بوده حالت امر اهرف را خود بفهم مگر فاعله
 و مطالب شرح انور و خدا پرستی که هر زمانی حسن و خوبی او را
 از زمان سابق بهتری فهم و منافق بهتر معلوم میشود
 مختصر بقدری که با نسبت نفس است با این سمت کمال است
 بادی چه شرح دهم **نویس** عالم و این جزیره فرض کن که
 ملو است از اصناف حیوانات مختلفه و اغلب موزی بلکه
 حیوانی که هیچ وجه موزی نباشد نادر بلکه معدوم است
 و آنک و نطف و در اطراف این جزیره انسان پیدا میشوند
 حال تو بخواهی چند زمانی در این جزیره بلطف و مرحمت الهی

اگر کسی تو گفت که بنویس در تمام روز
 و به سر دایت در احوال بر سر انگشت
 و به سر دایت در احوال بر سر انگشت
 کلام الله مجید و به سر دایت در احوال
 ان الله صمد با حوائت ایام و به
 از او و در احوال بر سر انگشت

خنجر کف
 می شمشیر زلف را که در کف
 یکسایه بیخای کوه شمشیر
 در بین باید زبان حال ناله بفرماید
 مخا اگر بافت گزینم از از او خنجر
 بوم اگر دغا از در میان مقدار
 در بین باید بیفرماید اگر خنجران
 زبان بوم از آنها بال از بوم و کذا
 جانی جلیقه با ندرت گذشته
 خواب باید بیخ خواب دارم خواب
 الله بنم ترا بگویم که زنده که بکشد
 زلف خط نوت بفرماید که او
 کند در سرش بنشیند از

تر و بهتر برهان این مطلب را او می کند اگر من حدیث ذکر کنم
او این می خواند اگر من کلمات ناو کین و بنا را و بندها کان خدا داشت
برای انمطلب می ایدم اعلان نظم و نثر عبادان حکما و عرفا
می خواند از اولتک شدم بقدر امکان رثا این گفتگو کردم چونکه
این مطلب بحسب ادعا و گفتگو تمام نمیشود مصداق و تعلیل بطلان
الکاه کاهی و بدلی از این نفره گفت و شنید کردم بدان که
مضطرب و فکته خارجی دارد و بعضی رضای خداوند است
و شاید سوخته و لی بکرم اید که چه مصالت نه بکوشش
دهند هر چند ابدل که توانی بکوش چه بنویسم **و حشر**
و اعتباری و بنا و عدم بقا و شبائش محمد الله و المنه چنان
بر من معلوم شده است و مضیبعین من هت که اگر چه
صروف و لایلی از حرکت فی الحبله که حکم الهیست حل شان
افضا نموده و بواسطه منع الوفی با اعتباریات پیورده باشد
و هم چنین لزوم تحصیل امر واقعی که از لطف الهی و اولیاء او
طالب هر آینه اموری از من سر برزند که عقلا و عصر نو بگویند
مالجور لیا دارد بلکه حکم بیخون من نمائند او بگوئی که مظهر

۲۵

کلیه بزرگان عالم را طالع منیت با زبان تو
باید بیان کرد که در کتب طالع را خداوند الهی چو
مادر و اتر با یکدیگر بیان و هم سالکان غیر اندر کتب
نیز بیان شده معلوم و درین بیان در این کتاب اول
در حدیث خود ششم طالع را بیان کرده و در حدیث اول
و رضای این شرط اول و طالع را در حدیث
نیز صحبت در این حدیث خود
و در حدیث اول و طالع را در حدیث اول

همه خوب مردم چراود رفکر جمع کردن اسباب دنیا چرا و مر نکب
 احوال دنیوی چرا و غرض اینکوم که تحصیل امر دانی و خدا شناسی
 و عبادت او اگر بدون معاشرت باشد اگر چه اینهم مشکل است
 اما نظیر من عقلی ندارد و شان ملک است و انسان از برای مطلب
 بالا تر خلق شده است و نسبت او نام ملک غدی و حی و خادعی است
 مقصودم شرح این مطلب نیست و این مطلب در کتب اخبار و حکما
 بطریق مختلفه مبرهن است مقصود اینم اسباب اگر باشد
 من حرف را گوش نمیدهی که چه بگویم بجای اینکه بفهمی یا تفهمی
 و فانه است شاید بدام افتی یعنی از دام برخی و هم چنین
 کتاب احوال دنیوی بر تو و غیر تو باید معلوم شده باشد
 که اسباب دنیاست دنیوی از برای من مهیا شد و مر نکب
 من شدم هم چنین بعضی از کارها از من بر مباد و اعراض داد
 و این واسطه بود و برادر تو واقع شده ام که مرا محصل مبدائی
 فی یعنی که اگر چیزی از اسباب تلف میشود اعتنائی ندارد
 و بدو عقب نگویم و هیچ چه تشویق نگذرا طر مریحی الله
 رسید چه بگویم رسیدم اگر شرح این مطلب نیا بگویم طری

و این کتاب را در روز قیامت از آن دو نفر با بار
 مواظبه خود قسم بود
 نوشت و هر عیسی ضعیف را که هر
 معلوم است فرزندشست و هفت
 عیسی هم وقت در سفر و حج
 فرجیوان یقیناً ضعیف بود
 ثانیاً ما داشت شد رست چون
 واضح است که قرآن حفظ نماید
 بر این اگر این نحو را بخواهد بداند
 یکی برده از خود پیروی و در هر
 نکته اگر از تو پرسند که از این کتاب
 در چه علم است حکمت کلام اصول
 حدیث حکایات مثل اشعار و
 بکذا بکذا اول و کمر شایسته
 کوزه برای عیسی بنی تریک دارند
 و اگر بخواهد که خلاف علم و حکم
 و رب اولی است که اول مخلق است
 چه بعد معلوم است یعنی گفته اند اول
 مخلق الله المخلط ماده غریب علم
 مداین کتاب و حقیقت شیء
 از این کتاب معلوم میشود هیچ
 هم مالم در این کتاب چنان
 اصفیای ایشان باب و است
 شب عید دارد

و این کتاب را در روز قیامت از آن دو نفر با بار
 مواظبه خود قسم بود
 نوشت و هر عیسی ضعیف را که هر
 معلوم است فرزندشست و هفت
 عیسی هم وقت در سفر و حج
 فرجیوان یقیناً ضعیف بود
 ثانیاً ما داشت شد رست چون
 واضح است که قرآن حفظ نماید
 بر این اگر این نحو را بخواهد بداند
 یکی برده از خود پیروی و در هر
 نکته اگر از تو پرسند که از این کتاب
 در چه علم است حکمت کلام اصول
 حدیث حکایات مثل اشعار و
 بکذا بکذا اول و کمر شایسته
 کوزه برای عیسی بنی تریک دارند
 و اگر بخواهد که خلاف علم و حکم
 و رب اولی است که اول مخلق است
 چه بعد معلوم است یعنی گفته اند اول
 مخلق الله المخلط ماده غریب علم
 مداین کتاب و حقیقت شیء
 از این کتاب معلوم میشود هیچ
 هم مالم در این کتاب چنان
 اصفیای ایشان باب و است
 شب عید دارد

و این کتاب را در روز قیامت از آن دو نفر با بار
 مواظبه خود قسم بود
 نوشت و هر عیسی ضعیف را که هر
 معلوم است فرزندشست و هفت
 عیسی هم وقت در سفر و حج
 فرجیوان یقیناً ضعیف بود
 ثانیاً ما داشت شد رست چون
 واضح است که قرآن حفظ نماید
 بر این اگر این نحو را بخواهد بداند
 یکی برده از خود پیروی و در هر
 نکته اگر از تو پرسند که از این کتاب
 در چه علم است حکمت کلام اصول
 حدیث حکایات مثل اشعار و
 بکذا بکذا اول و کمر شایسته
 کوزه برای عیسی بنی تریک دارند
 و اگر بخواهد که خلاف علم و حکم
 و رب اولی است که اول مخلق است
 چه بعد معلوم است یعنی گفته اند اول
 مخلق الله المخلط ماده غریب علم
 مداین کتاب و حقیقت شیء
 از این کتاب معلوم میشود هیچ
 هم مالم در این کتاب چنان
 اصفیای ایشان باب و است
 شب عید دارد

و این کتاب را در روز قیامت از آن دو نفر با بار
 مواظبه خود قسم بود
 نوشت و هر عیسی ضعیف را که هر
 معلوم است فرزندشست و هفت
 عیسی هم وقت در سفر و حج
 فرجیوان یقیناً ضعیف بود
 ثانیاً ما داشت شد رست چون
 واضح است که قرآن حفظ نماید
 بر این اگر این نحو را بخواهد بداند
 یکی برده از خود پیروی و در هر
 نکته اگر از تو پرسند که از این کتاب
 در چه علم است حکمت کلام اصول
 حدیث حکایات مثل اشعار و
 بکذا بکذا اول و کمر شایسته
 کوزه برای عیسی بنی تریک دارند
 و اگر بخواهد که خلاف علم و حکم
 و رب اولی است که اول مخلق است
 چه بعد معلوم است یعنی گفته اند اول
 مخلق الله المخلط ماده غریب علم
 مداین کتاب و حقیقت شیء
 از این کتاب معلوم میشود هیچ
 هم مالم در این کتاب چنان
 اصفیای ایشان باب و است
 شب عید دارد

او ملتود مخصوص اگر اولاد صالح باشد و اگر کسی اولاد و ثناری
 نداشته باشد ذری و اسبی از او نیست و این کمال استنباه است
 و عمل اهل دنیا و انبای زمان و جمال است بلکه آثار و رسوم که
 در اخبار مدح شده است و معلا و بندکان خدا اهتمام داشته
 اند معتمد بکر داد و نظر اولیا و بندکان خدا جای دیگر است
 انشاء الله بنا بئله خدا و توفیق الهی خواهی فهمید اگر مطلب
 باین طور باشد که لبنای زمان فهمیدند پس از این مرد
 باید پرسید و سؤال نمود که چه گفتی شما مثلاً که بوده و آن
 کس که از او از بانصد سال قبل اولاد ما ندید با او که نمازده
 الا بنظر ماها چه فرق دارد از اعتقاد ما این است که بگوید
 نیست و چهار هزار پیغمبر داشتیم و شکی نیست در ما مطلب و منکر
 کافراست اسم و رسم اولادها کو و بر فرض که اسمی باشد
 چه فایده دارد پس معلوم شد فی الجمله که بعضی اسم و رسم با خود
 که انیم اگر باشد چند نفری خواهد بود فایده ندارد بلکه ببط خدا
 باید باشد و او موقوف با نادر بنویست و این خصوص چه شرح
 و هم که علاء بیان که می نفی احتمال دارد سخن به نمانی اما امید

و این کتاب را در روز قیامت از آن دو نفر با بار
 مواظبه خود قسم بود
 نوشت و هر عیسی ضعیف را که هر
 معلوم است فرزندشست و هفت
 عیسی هم وقت در سفر و حج
 فرجیوان یقیناً ضعیف بود
 ثانیاً ما داشت شد رست چون
 واضح است که قرآن حفظ نماید
 بر این اگر این نحو را بخواهد بداند
 یکی برده از خود پیروی و در هر
 نکته اگر از تو پرسند که از این کتاب
 در چه علم است حکمت کلام اصول
 حدیث حکایات مثل اشعار و
 بکذا بکذا اول و کمر شایسته
 کوزه برای عیسی بنی تریک دارند
 و اگر بخواهد که خلاف علم و حکم
 و رب اولی است که اول مخلق است
 چه بعد معلوم است یعنی گفته اند اول
 مخلق الله المخلط ماده غریب علم
 مداین کتاب و حقیقت شیء
 از این کتاب معلوم میشود هیچ
 هم مالم در این کتاب چنان
 اصفیای ایشان باب و است
 شب عید دارد

۱۶۱۷

اطراف بن مطلب موقوف برناصل و تفکر و تأمل خداست
که خواننده احوالات بعضی از انبیاء را خداوند عالم به پیغمبر ما
صلی الله علیه و اله وسلم مقرر مباد ^و احتیاج بر سومات دینی
بفهم چه نویسم **نویسم** هدایه الله حفظت الله آنچه که تو
و امثال تو سبب شرافت و عزت دینی مبداءند و اعتنا
بافزادایند من امید از خداوند عالم و ائمه طاهرين
دارم که اعتنا نداشته باشم و نخواهم داشت چونکه فانی
در اعتبار است و دنیا حاقق است و اقبال و ادبار چه بگویم
که گفته نیست و آنچه گفته بود بلغات و عبارات مختلفه گفته اند
و نوشته اند تا کی بگویم با من راه نشین چیز و سوی
سبکدای نادان حلقه به پیغمبر که چه صاحب خاصم
نویسم چند شب است مرا و داشته بصحبت داشتن با این شو
اقتانگر دی تا بعضی از گفتگوها نوشتم و تمام بران عمل نحو
رضای خدا بود فی الجمله و مقصودم یکی این بود که از سومات
دینی بقدر امکان دست برداری الا بقدر الضروره و طالب
بندگی خدا و عالم بقاشوی من باب المقدمه و الامتحان فداک

[illegible]

من چشمم که بلفیاض
بخوان سخن کلمه بهر عبارت
مقدمات و دیگر که او در مصنف
داشت دیدن روی نبی سودمند
که ما را این کتاب گفته و در دخی
الدرجات که زبان خوب است بگوید
میکنید و در عوفا حفظ فرار و منهم
بخوانم فان که بگوید فقه کذب است
من بطلب یعنی پس نه اول و او که
گرفت فیه السلام و کلام الله

ف

[illegible]

عص دفع الوقت و كيف عالجوا اهد بود اما فكري از براي خودت
بنا و لا كز حيلكا بنات كافر كردند و دامن كبرياش نشيند كرد
ماي شب گذشت اين فرد و مكو بگو سعه شفقته شدت
ثم قرنا طفا السراج فقد طلع الصبح و نعت كليم ربك صلوات
علا

حرمه العبد الامثل الحاني ابو تراب الموحى

الكلية الحكيمة في غاية الاستعلاء

ونشيت البال ساق

الکامینہ بصرہ

المعالي

۱۵۲

في اربع مسائل في الكلب الذي
 اذنب فلا يسكن الدرع منها
 المقدر الى الشيخ عيسى
 طه من الحرم اذ يتيك بها عند
 حاسبها بالبر



سید

مجموعہ رسائل

نمبر

